

تأثیرات منطقه‌ای سیاستهای دولت جدید اسرائیل

نویسنده: حاکم قاسمی *

چکیده

مقاله حاضر به بررسی تأثیرات منطقه‌ای سیاستهای دولت لیکود در مورد روند صلح اسرائیل و اعراب می‌پردازد. دولت لیکود شعار صلح در برابر زمین را مردود می‌داند و شعار صلح در برابر امنیت یا صلح در برابر صلح را جایگزین آن می‌نماید. مقاله بیان می‌دارد با توجه به اینکه دو طرف مذاکره در واقع دو طرف برای مذاکره صلح آمادگی نداشتند و تحت فشار قدرتها مجبور گردیدند پای میز مذاکره بنشینند. با توجه به این در حال حاضر روند صلح در وضعیت پیش از آغاز مذاکرات قرار دارد و احتمال برخورد و تنش بین طرفین نیز می‌رود و شرمها مجدد مذاکرات با این وضع بی‌نتیجه خواهد ماند.



مقدمه

انتخابات ۲۹ می ۱۹۹۶ (۹ خرداد ۱۳۷۵) در فلسطین اشغالی، سرنوشت روند سازش را به گونه‌ای دیگر رقم زد. در حالی که تلاش می‌شد تا در این انتخابات حزب کارگر به پیروزی برسد و روند سازش مسیر از پیش تعیین شده خود را پی‌بگیرد، با شکست حزب کارگر و به قدرت رسیدن حزب لیکود، این روند سیر دیگری را در پیش گرفت. حزب افراطی لیکود به ریاست بنیامین نتانیاهو با شعار رویارویی با روند سازش در انتخابات حضور یافت. پس از بدست گرفتن قدرت به طور رسمی مخالفت خود را با

* آقای حاکم قاسمی دانشجوی دکترای رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشد.

اصول اصلی این روند اعلام کرد. از این رو، در یک سال گذشته بر پیچیدگیهای مذاکرات صلح خاورمیانه افزوده شد. و این امر موجب رکود مذاکرات و سرانجام تضعیف پایه‌های طرح صلحی شد که پس از مذاکرات مادرید با آب و تاب فراوان پیگیری می‌شد. به نظر می‌رسد با حضور صهیونیستهای افراطی در صحنه قدرت، روند صلح به سوی نابودی کامل پیش رود و تلاشهایی که برای نجات این روند صورت می‌گیرد بی‌نتیجه باقی بماند. در خوشبینانه‌ترین حالت، اگر مذاکرات ادامه یابد و روند سازش پیش رود، با اساس صلحی که در مادرید بنا نهاده شد تفاوت چشمگیری خواهد داشت. و اینها پیامدهای روی کار آمدن لیکودیهای افراطی است. در این مقاله، می‌کوشیم تا این تأثیرات را بررسی کنیم.



تجدید در اصل «صلح در برابر زمین»

طرح صلح خاورمیانه بر اساس یک اصل اساسی پایه‌ریزی شده است: اصل «صلح در برابر زمین». این اصل پس از جنگ خلیج فارس و با پیشنهاد مذاکرات مادرید طرح نشد، بلکه بعد از جنگ ۱۹۶۷، به عنوان مبنایی برای سازش با رژیم صهیونیستی پذیرفته شده است. در سال ۱۹۶۷، پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل که قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت به تصویب رسید، اصل صلح در برابر زمین مورد توجه قرار گرفت. «این قطعنامه، به اسرائیل، صلح با همسایگانش، مرزهای امن رسمی و کشتیرانی آزاد در راههای آبی محلی را، قول داده و به اعراب نیز قول تخلیه یهودیان از سرزمینهای اشغالی و ایجاد یک سرزمین ملی برای فلسطینیها را داده است.^(۱) این اصول پس از جنگ ۱۹۷۳، با صدور قطعنامه ۳۳۸ شورای امنیت نیز مورد تأکید قرار گرفته است. از این رو، اندیشه صلح در برابر زمین، ایده بکر و تازه‌ای نبوده بلکه سالهاست مورد توجه است.^(۲)

۱- استیفن آبروز، روند سلطه‌گری؛ تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۹۳۸-۸۳، ترجمه احمد تابنده، چاپ سوم (تهران، چاپش ۱۳۶۹) ص ۳۶۷.

۲- حاکم قاسمی، موانع رشد همگرایی در خاورمیانه، پایان نامه فوق‌لیسانس (دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۷۰) ص ۳۱۹.

پس از جنگ نفت و در فردای تسلیم دولت عراق، دولت امریکا که از ایجاد ترتیبات امنیتی جدید در خاورمیانه سخن می‌راند، حل بحران قدیمی فلسطین را در اولویت سیاستهای خود قرار داد و بر اساس قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ و تأکید بر اصل صلح در برابر زمین، پیشنهاد خود را برای آغاز گفتگو میان اعراب و اسرائیل مطرح ساخت. با مطرح شدن اصل صلح در برابر زمین تلاش شده است که رضایت دو طرف در بحران فلسطین جلب شود. اعراب که خواستار بازپس‌گیری سرزمینهای اشغال شده خود، به وسیله اسرائیل، هستند با این تصور که با اجرای این اصل به خواسته خود دست می‌یابند، به آن با دیده مثبت می‌نگرند. اسرائیل که خواستار پایان مبارزات ضد اسرائیلی تحمیل‌سازش به همسایگان عرب خویش است، با این امید که اصل صلح در برابر زمین می‌تواند برآورنده نیازش باشد به آن روی آورده است. در واقع، در این اصل، حقوق و تکالیفی برای دو طرف در نظر گرفته شده است که رعایت آن می‌تواند خواسته دو طرف را برآورده سازد. اعراب در برابر دریافت زمینهای اشغال شده خود متعهد به صلح با اسرائیل شده‌اند. و اسرائیل در برابر قطع مبارزات اعراب و تحمیل‌سازش به اعراب مکلف به بازپس دادن سرزمینهای اشغالی شده است.

طرح پیشنهادی امریکا مبنی بر آغاز گفتگو و مذاکره بر اساس اصل صلح در برابر زمین با دیدگاه حزب کارگر رژیم صهیونیستی همسویی و همخوانی یافت. «طرح خاورمیانه جدید» شیمون پرز، وزیر خارجه اسحاق رابین، رئیس حزب کارگر که پس از مرگ وی ریاست این حزب و نخست‌وزیری رژیم صهیونیستی را بر عهده گرفت تا اندازه‌ای دیدگاههای حزب کارگر درباره طرح صلح را نشان می‌دهد. این طرح، که در کتابی با همین نام منتشر شده همسویی و همراهی حزب کارگر با طرح آمریکا را بخوبی نشان می‌دهد. حزب کارگر با پذیرش اصل صلح در برابر زمین تأکید داشت که با واگذاری سرزمینهای اشغالی پس از جنگ ۱۹۶۷ با شرایطی می‌توان به صلح با فلسطینیان و کشورهای عرب دست یافت. اعتقاد حزب کارگر بر این بود که بر اساس این صلح، رژیم صهیونیستی از دایره کشورهای دشمن خارج می‌شود و با تبدیل دشمنان دیروز به دوستان امروز، امکان همکاری و برقراری روابط سیاسی و اقتصادی فراهم می‌گردد. این دیدگاه حزب کارگر از برداشت و درک رهبران این حزب از واقعیتهای

موجود جامعه اسرائیل، کشورهای عرب و موازنه موجود بین این دو برخاسته بود. شیمون‌پرز در کتاب «خاورمیانه جدید»، پیگیری سیاست صلح با کشورهای عرب را با این استدلال توجیه می‌کند که جنگ دوباره در خاورمیانه به صرفه نیست. زیرا هزینه جنگ هر روز به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد و از سوی دیگر توان کشورها برای جنگ در حال کاهش است. از این رو، پرز، توسل به جنگ و شیوه‌های نظامی را برای تأمین امنیت مناسب نمی‌داند، بلکه ایجاد ترتیبات امنیتی منطقه‌ای با شرکت کشورهای منطقه را پیشنهاد می‌دهد که در آن کشورها در زمینه‌های نظامی و امنیتی با یکدیگر به همکاری می‌پردازند. بنا به نگرش پرز، در چنین وضعیتی عمق استراتژیک معنای خود را از دست می‌دهد.^(۱)

به نظر می‌رسد به تصور مدافعان «طرح خاورمیانه جدید»، تا هنگامی که اسرائیل در موقعیت تثبیت شده و برتری قرار نگرفته بود، اشغال سرزمینهای حد فاصل میان کشورهای عرب و رژیم صهیونیستی (مثل جولان بین سوریه و اسرائیل، کرانه باختری بین اردن و اسرائیل، جنوب لبنان حد فاصل لبنان و اسرائیل) به عنوان منطقه حائل برای تأمین امنیت اسرائیل ضروری بوده است. اما در حال حاضر که اسرائیل قدرت نظامی برتری یافته است بویژه با توجه به تواناییهای هسته‌ای تل‌آویو، اشغال مناطقی به عنوان منطقه حائل ضرورت خود را از دست داده است. بر این دلیل، دلیل دیگری نیز باید افزود با توجه به پیشرفت تجهیزات نظامی بویژه سلاحهای موشکی دوربرد، تأمین امنیت از طریق ایجاد مناطق حائل امکانپذیر نیست. از این رو حفظ سرزمینهای اشغالی پس از جنگ ۱۹۶۷، اهمیت حیاتی خود را از دست داده است. البته باید گفت جناح کارگر در اسرائیل به ایجاد ترتیباتی با مشارکت امریکا که در آن سلاحهای کشورهای منطقه به کنترل در آید نیز اعتماد کامل داشته بویژه آنکه امریکا تعهد خود را برای حفظ برتری نظامی اسرائیل اعلام کرده بود. اینها موجب شد که حزب کارگر به این جمع‌بندی برسد که یا واگذاری مشروط و محدود سرزمینهای اشغالی پس از جنگ ۱۹۶۷، می‌تواند ضمن آنکه به صلح با کشورهای عرب دست یابد، در داخل سرزمینهای فلسطین نیز

۱- بنگرید به کتاب خاورمیانه جدید، شیمون پرز، فصل پنجم.

شعله مبارزات مردم فلسطین را که در چارچوب انتفاضه اوج گرفته بود، خاموش سازد.^(۱) امید حزب کارگر و طرفدارنش این بود که با اجرای طرح «صلح در برابر زمین» ضمن آنکه به امنیت دست می‌یابند از طریق ایجاد پیوندها و وابستگی‌های اقتصادی می‌توانند چیرگی اقتصادی خود را بر منطقه اعمال سازند. نقطه اتکای آنها در این باره تکنولوژی و دانش فنی برتر آنها بود، به نظر این گروه پس از صلح با کشورهای عرب در چارچوب همکاریهای منطقه‌ای و اجرای طرحهای مشترک، نه تنها اسرائیل از هول و هراس همیشگی برخاسته از نا امنی نجات می‌یابد، بلکه زمینه گسترش سلطه آن در منطقه فراهم می‌شود.^(۲)

سیاست حزب لیکود: صلح در برابر صلح

با وجود تلاش حزب کارگر برای اجرای اصل «صلح در برابر زمین»، لیکودی‌ها از ابتدا با این اصل مخالفت می‌کردند. حزب لیکود در شعارهای تبلیغاتی خود با روند صلح مخالفت کرد و پس از بدست گرفتن قدرت به طور رسمی برنامه‌های خود را در جهت مخالفت با قراردادهای امضا شده به اجرا درآورد. بنیامین نتانیاهو در سخنرانی خود در برابر پارلمان اسرائیل در اولین روز آغاز نخست وزیری‌اش، قراردادهای صلح امضا شده میان عرفات و حزب کارگر را موافقتنامه‌های موقتی توصیف کرد که توان تأمین امنیت شهروندان اسرائیل را ندارد. وی به توجیه سیاستهای خود در مخالفت با روند صلح اعلام کرد «ما خواهان صلح همیشگی و پایدار هستیم و نه موافقتنامه‌های موقت. اما این صلح پیش از هر چیز بر پایه امنیت اسرائیل و همه شهروندانش استوار است ما در مورد امنیت اسرائیل کوتاه نخواهیم آمد.»^(۳)

۱- درباره هدف اسرائیل برای خاموش کردن شعله‌های انتفاضه از راه سازش با اعراب بنگرید به: جمیلیه کدیور، پشت پرده صلح، انتشارات اطلاعات (تهران ۱۳۷۴) ص ص ۲۵۱-۱۳۷.

۲- بنگرید به کتاب خاورمیانه جدید، اثر شیمون پرز، فصل ششم.

۳- بولتن گزارش روزانه، مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، شماره ۱۶-۱۷ (۳۱ خرداد ۷۵) ص ۴. به نقل از روزنامه السفیر، (۷۵/۳/۳۰)

به اعتقاد حزب لیکود با پس دادن سرزمینهای اشغالی پس از جنگ ۱۹۶۷، نه تنها صلح و امنیت برای اسرائیل تأمین نمی‌شود بلکه با محدودتر شدن حلقه محاصره اسرائیل، بیش از پیش در مخاطره و تهدید امنیتی قرار می‌گیرد. بنیامین نتانیا هو در کتاب خود واگذاری سرزمینهای کرانه باختری و نوار غزه به دولت خودگردان را ایجاد منطقه آزاد تروریسم توصیف کرده و می‌گوید «با این اقدام راه را برای حمله فلسطینی‌ها به اسرائیل هموار کرده‌ایم».^(۱) بر این اساس، حزب لیکود به رهبری نتانیا هو با واگذاری هر گونه زمین به فلسطینیها مخالفت ورزید. و اصل «صلح در برابر امنیت» را جایگزین اصل «صلح در برابر زمین» کرده است. بر اساس این اصل، لیکودیه‌ها بر این باورند که فلسطینیها باید مبارزه با اسرائیل را کنار بگذارند و امنیت این رژیم را تهدید نکنند تا تل‌آویو در جهت صلح با آنها اقدام کند. در واقع، نظر حزب لیکود آن است که بدون واگذاری هیچ بخشی از سرزمینهای اشغالی با طرفهای عرب صلح کند و آن چنانکه خود بیان می‌کند صلح را بدون پیش شرط واگذاری زمین، عملی سازد. بر اساس اصل «صلح در برابر امنیت» که با بیان «صلح در برابر صلح» نیز عنوان شده است، خواست حزب لیکود آن است که بدون آنکه هیچگونه تغییری در وضعیت فلسطینیان به وجود آید و تغییری در سرزمینهای اشغالی ایجاد شود. کشورهای عرب، صلح با این رژیم را بپذیرند و مذاکرات صلح بدون پیش شرط ادامه یابد.^(۲)

حزب لیکود بر اساس دیدگاهی که نسبت به مذاکرات صلح و اصل بنیادین آن «صلح در برابر زمین» داشت پس از بدست گرفتن قدرت، این اصل را مردود اعلام کرد و سیاست خود را بر اساس اصل «صلح در برابر امنیت» یا «صلح در برابر صلح» بنا نهاد. از این رو، سیاست خود را در برابر روند صلح خاورمیانه در چند محور خلاصه و اعلام کرد؛ باز پس ندادن سرزمینهای اشغالی، جلوگیری از ایجاد دولت فلسطینی، اجرای سیاست شهرکسازی برای اسکان یهودیان و حفظ بیت‌المقدس به عنوان پایتخت واحد و یکپارچه اسرائیل از جمله محورهای اساسی اعلام شده در برنامه دولت نتانیا هو بود.

۱- همان، ص ۶، به نقل از روزنامه الحیاة (۷۵/۳/۳۰).

۲- همان، ص ۴، به نقل از روزنامه السفير (۷۵/۳/۳۰).

نتانياهو با اعلام این سیاست از طرفهای عرب خواست بدون چشم داشتن به بازپسگیری زمین و یا امید داشتن به ایجاد «دولت فلسطینی» مذاکره برای صلح را ادامه دهند. این سیاست نخست وزیر افراطی اسرائیل، در واقع، بازپس گیری تمامی امتیازاتی است که در مراحل پیش اسرائیل به اعراب داده و آنها را به سازش تشویق نموده بود. از این رو این مسئله، واکنش منفی کشورهای عرب را در پی داشت و ابعاد مختلف روند صلح را تحت تأثیر خود به سوی رکود و نابودی کشاند.

تأثیر سیاستهای نتانياهو بر مذاکرات دولت خودگردان و اسرائیل

تخلیه کرانه باختری رود اردن، مذاکره درباره شهرکها و بیت المقدس، گفتگو درباره وضعیت نهایی کرانه باختری و دولت خودگردان، موضوعاتی بود که به مذاکرات نهایی دولت خودگردان و اسرائیل واگذار شده بود. ماده پنجم قرارداد اسلو ضمن بیان موضوعات مربوط به مذاکرات وضعیت نهایی آغاز مذاکرات را حداکثر در ابتدای سال سوم پس از آغاز مرحله انتقالی واگذاری اختیارات در کرانه باختری به دولت خودگردان، اعلام می کند. در ماده اول این قرارداد، اعلام شده است که مذاکره پیرامون وضعیت نهایی به اجرای قطعنامه شماره ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت خواهد انجامید.^(۱) بر اساس این توافق، دو طرف پذیرفته اند که اقدامی در جهت تغییر وضعیت موضوعات مربوط به مذاکرات نهایی انجام ندهند، تا تکلیف این موضوعات در مذاکرات نهایی مشخص شود. از این رو، هنگامی که بنیامین نتانياهو سیاستهای خود را اعلام کرد، در واقع، آنچه که پیشتر، دولت اسرائیل پذیرفته بود، منتفی اعلام نمود. که نتیجه عملی آن در وحله اول، توقف عقب نشینی نیروهای اسرائیلی از کرانه باختری بود. از این رو، اولین تأثیر سیاستهای نتانياهو بر روند سازش، در مسئله مربوط به عقب نشینی از الخلیل آشکار گردید.

۱- مراجعه کنید به متن قرارداد ساف و اسرائیل در اسلو معروف به طرح «غزه - اریحا». در فصلنامه خاورمیانه، مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، سال اول، شماره یک (تابستان ۱۳۷۳) صص

خروج از الخلیل اولین موضوعی بود که بنیامین نتانیاهو پس از بدست گرفتن قدرت با آن روبرو بود. الخلیل یکی از شهرهای کرانه باختری است که در سال ۱۹۶۷، به اشغال نیروهای اسرائیلی درآمد. جمعیت این شهر حدود ۱۲۰ هزار نفر عرب است که تنها چهار درصد یهودی در آنجا زندگی می‌کنند. پس از آنکه قرار داد اسلو برای ایجاد منطقه خودگردان به اجرا در آمد و اسرائیل نیروهای خود را از بخش بزرگتر نوار غزه و شهر اریحا خارج ساخت، به منظور توسعه خودگردانی در کرانه غربی رود اردن قرار داد دیگری در طابای مصر در سپتامبر ۱۹۹۵ برای تخلیه شهرهای دیگر این منطقه و واگذاری آنها به دولت خودگردان به امضا رسید. این قرار داد که قرار داد طابا، اسلو ۲ یا قرار داد توسعه خودگردانی خوانده می‌شود اسرائیل را به خروج از هفت شهر دیگر کرانه باختری از جمله الخلیل متعهد می‌سازد. در برابر آن، ساف نیز پذیرفته است که آن بخش از منشور فلسطین را که به مبارزه با اسرائیل اختصاص دارد از منشور حذف کند.^(۱) با آنکه طبق توافق، ساف به تعهد خود عمل کرد و ضمن اصلاح منشور فلسطین در عمل نیز با بکارگیری نیروهای پلیس خود در جهت جلوگیری از هرگونه عملیات ضد اسرائیلی بر آمد ولی اسرائیل از عمل به تعهدات خود سرباز زد و با وجود تخلیه شش شهر از شهرهای کرانه باختری از خروج نیروهای خود از الخلیل خودداری ورزید. شیمون پرز که پس از مرگ اسحاق رابین قدرت را بدست گرفته بود از اجرای کامل توافقنامه «توسعه خودگردانی» خودداری کرد. در این مقطع، که شیمون پرز درگیر رقابتهای سخت انتخاباتی با نتانیاهو بود به امید بدست آوردن آراء یهودیان افراطی، از اجرای قرار داد مربوط به تخلیه کرانه باختری خودداری ورزید. پس از برگزاری انتخابات اسرائیل و پیروزی نتانیاهو بر پرز، با وجود آنکه حدود چهل روز قدرت همچنان در اختیار حزب کارگر بود، شیمون پرز در جهت تخلیه الخلیل اقدام نکرد و به روشنی اعلام داشت این موضوع را به دولت آینده واگذار می‌کند. این مسئله خود نشانی است از این واقعیت که امید بستن به هیچیک از جناحهای حاکم بر اسرائیل درست نیست و هر یک از آنها تنها به توسعه منافع رژیم اشغالگر می‌اندیشند.

۱- بنگرید به متن قرارداد توسعه خودگردانی، در کتاب پشت پرده صلح، پیشین، صص ۳۰۵-۳۱۴.

حزب لیکود پس از آنکه قدرت را بدست گرفت با توجه به دیدگاهش مبتنی بر بازپس ندادن هیچ بخشی از سرزمینهای اشغالی، از همان ابتدا، خروج از الخلیل را منتفی اعلام کرد. این سیاست حزب لیکود موجب ناخرسندی طرفهای سازش و طراحان روند صلح، از جمله امریکا، گردید و انتقاد از دولت نتانیا هو، به دلیل افول در روند صلح را موجب شد. در برابر انتقادات و رفتارهایی که بر این دولت وارد شد، سرانجام نتانیا هو پیشنهاد تغییر طرح خروج از الخلیل را مطرح کرد.^(۱) هدف از این پیشنهاد آن بود که خروج نیروهای اسرائیلی به گونه‌ای صورت گیرد که تسلط اسرائیل بر این شهر و دیگر مناطق کرانه باختری حفظ شود و با تزلزلی که در تعهدات تل‌آویو بوجود می‌آید زمینه تغییر آن بخش از قراردادهای امضا شده که امکان شکل‌گیری دولت فلسطینی و اعمال حاکمیت این دولت بر سرزمینهای اشغالی پس از سال ۱۹۶۷ را مطرح می‌سازد، فراهم گردد.

در برابر پیشنهاد اسرائیل، عرفات رئیس حکومت خودگردان، مخالفت روشن خود را با هر گونه تغییر قرارداد توسعه خودگردانی اعلام کرد و آنرا بدعتی خطرناک برای روند صلح توصیف نمود. به اعتقاد دولت خودگردان، چنین اقدامی میتواند به قرارداد اسلو و اصول مذاکرات صلح نیز تعمیم یابد که در این صورت، مبنایی برای ادامه این مذاکرات باقی نمی‌ماند.^(۲)

با توجه به موضع کاملاً متضاد دو طرف، مذاکرات مدتی طولانی متوقف ماند. اما سرانجام میانجی‌گری امریکا و در حالی که عرفات از موضع خود عقب‌نشینی کرد و اصلاح قرارداد توسعه خودگردانی را پذیرفت قرارداد تازه‌ای درباره خروج از الخلیل و مناطق روستایی کرانه باختری در فوریه ۱۹۹۷، به امضا رسید. بر اساس این توافق، اسرائیل پذیرفت نیروهای خود را تنها از ۸۰ درصد شهر خارج سازد و ۲۰ درصد بقیه را همچنان تحت کنترل خود نگهدارد خروج از مناطق دریایی کرانه باختری نیز با زمانبندی جدیدی به گونه‌ای که تسلط اسرائیل بر راههای اصلی و نقاط حساس حفظ شود،

۱- «پایان مأموریت راس در خاورمیانه» تلکس واحد مرکزی خبر، خبر شماره ۲۲۳ (۷۵/۱۰/۲۳).

۲- همان.

پذیرفته شد^(۱) هر چند به تبلیغ، این قرارداد نشانه امکان پیشبرد روند صلح خاورمیانه با حضور حزب لیکود در عرصه قدرت توصیف می‌شد^(۲)، ولی با توجه به نوع توافق باید گفت این توافق گامی در جهت تحقق خواست حزب لیکود مبنی بر بی‌اثر کردن اصل «صلح در برابر زمین» و جلوگیری از تحقق عوامل حاکمیت‌زا برای دولت خود گردان براساس قرار داد اسلو بوده است که همه نشانگر ماهیت متجاوز و توسعه طلبی رژیم صهیونیستی می‌باشد. نتانیاهو در برابر انتقاد صهیونیستهای افراطی در مورد امضای توافق الخلیل، در پاسخ به آنها گفت تعهد می‌کنم این پیمان به بازپس دادن سرزمینها و محو تسلط اسرائیل بر این مناطق منجر نشود^(۳).

دومین نتیجه عملی سیاستهای بنیامین نتانیاهو، از سرگیری اقدامات شهرکسازی در سرزمینهای اشغالی بویژه در بیت‌المقدس بود. شهرکسازی و ایجاد واحدهای مسکونی در سرزمینهای اشغالی پس از جنگ ۱۹۶۷، یکی از شیوه‌های اسرائیل برای تثبیت حضور خود در این مناطق و دائمی کردن اشغال آنها بوده است.

براین اساس، حزب لیکود که برنامه خود را مبنی بر بازپس ندادن زمین اعلام کرده بود سیاستی را که به زمان حکومت حزب کارگر متوقف شده بود دوباره از سرگرفت و به طور رسمی برنامه‌های گوناگون خود را برای ساخت واحدهای مسکونی در جولان و کرانه باختری رود اردن اعلام کرد. آغاز برنامه‌های شهرکسازی به طور رسمی به امضای نادیده گرفتن توافقیهای پیشین و اقدام برای تعیین تکلیف شهرکهای موجود و ایجاد

۱- درباره وضعیت مناطق خودگردان بعد از امضاء قرارداد بنگرید به: ادوارد سعید، «سراب صلح، از اسلو ۱ تا اسلوی ۲ فصلنامه به خاورمیانه، مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، سال دوم، شماره ۴ (زمستان ۱۳۷۴) صص ۱۰۱۱-۹۹۷.

۲- «ستایش دنیس راس از نتانیاهو و عرفات واحد مرکزی خبر، خبر شماره ۲۹، (۷۶/۱۰/۲۶) «تبریک اتحادیه اروپا به اسرائیل دساف» واحد مرکزی خبر، خبر شماره ۱۰۴ (۷۶/۱۰/۲۶) و «سخنان کلینتون در مورد امضای پیمان الخلیل» واحد مرکزی خبر، خبر شماره ۵۹ (۷۶/۱۰/۲۸).

۳- «دفاع نتانیاهو از موافقتنامه الخلیل» واحد مرکزی خبر، خبر شماره ۷۸ (۷۵/۱۰/۲۸)، «اظهارات نتانیاهو درباره الخلیل» واحد مرکزی خبر، خبر شماره ۱۳۴، (۷۵/۱۰/۲۹).

شهرک‌های تازه بود که حضور اسرائیل را در پی خواهد داشت. این امر پیشاپیش موضع اسرائیل را درباره سرنوشت مذاکرات نهایی درباره شهرک‌ها روشن می‌ساخت. در این میان، شهرک‌سازی در شرق بیت‌المقدس افزون بر مسئله شهرک‌های دیگر، مسئله مذاکرات مربوط به بیت‌المقدس را نیز منتفی می‌ساخت و نشان می‌داد که اسرائیل به طور اصولی قصد مذاکره درباره این شهر را ندارد تا چه رسد به آنکه بخش شرقی شهر را به دولت خودگردان واگذار نماید. از این رو اقدام به اجرای طرح‌های شهرک‌سازی مخالفت گسترده‌ای را برانگیخت. بویژه برنامه ساخت شهرکی در محله «ابوغنیم» در شرق بیت‌المقدس در مارس ۱۹۹۷ (اسفند ۱۳۷۵)، ضمن آنکه مذاکرات صلح خاورمیانه را در بن بست کامل قرارداد، موجی از مخالفت را در سطح منطقه و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در پی آورد.

در اعتراض کشورهای عربی به سیاست‌های اسرائیل و شکایت آنها به سازمان ملل، در مارس ۱۹۹۷، شورای امنیت برای بررسی این مسئله تشکیل جلسه داد. در این نشست، در حالی که ۱۴ عضو شورا با صدور قطعنامه‌ای برای محکوم کردن اسرائیل موافق بودند، آمریکا با آن مخالفت کرد و با وتوی خود مانع تصویب قطعنامه شد^(۱).

در پی ناتوانی شورای امنیت برای حل مسئله کشورهای عرب یا پشتیبانی دیگر کشورهای اسلامی و اتحادیه اروپا، خواستار تشکیل جلسه مجمع عمومی شدند^(۲). مجمع عمومی پهن از تشکیل جلسه با اکثریت ۱۳۳ رای موافق و تنها دو رای مخالف آمریکا و اسرائیل، خواستار توقف برنامه‌های شهرک‌سازی شد^(۳). مجمع عمومی در اینجا و همچنین نشست ۱۹۹۶ نیز، با صدور قطعنامه‌ای اقدامات اسرائیل در

۱- «امریکا قطعنامه علیه سیاست اسرائیل را در شورای امنیت وتو کرد»، خبرگزاری جمهوری اسلامی، خبر شماره ۳۳ (۷۵/۱۲/۱۸).

۲- «مجمع عمومی سازمان ملل موضوع شهرک‌سازی اسرائیل در بیت‌المقدس را بررسی می‌کند» خبرگزاری جمهوری اسلامی خبر شماره ۵ (۷۵/۱۲/۲۱).

۳- «قطعنامه مجمع عمومی علیه اسرائیل» واحد مرکزی خبر، (۷۵/۱۲/۲۴).

بیت‌المقدس را محکوم کرد^(۱). اسرائیل نه تنها به این درخواست مجمع عمومی پاسخ مثبت نداد بلکه به روشنی اعلام کرد با وجود مخالفت‌ها، برنامه‌های شهرک‌سازی را ادامه می‌دهد^(۲). با ادامه برنامه‌های شهرک‌سازی، کشورهای عرب خواستار تشکیل جلسه مجدد شورای امنیت شدند. شورای امنیت در ۲۱ مارس ۱۹۹۷ تشکیل جلسه داد و با ترکیب آراء پیشینی (۱۴ موافق و یک مخالف)، باز هم به علت وتوی امریکا، از تصویب قطعنامه عاجز ماند. در پی ناکامی شورای امنیت، تقاضای کشورها برای تشکیل اجلاس فوق‌العاده مجمع عمومی در چارچوب قطعنامه اتحاد برای صلح، مطرح شد^(۳). این اجلاس در ۲۵ مارس ۹۷ تشکیل شد و پس از دو روز بحث و بررسی باردیگر قطعنامه‌ای با اکثریت آراء (۱۳۴ رای موافق، و تنها سه رای مخالف امریکا، اسرائیل و میکرونزی) به تصویب رسید، که در آن از اسرائیل خواسته شد سیاستهای خود را برای ایجاد واحدهای جدید در بیت‌المقدس متوقف کند و از هرگونه اقدامی که موجب شود که ترکیب جمعیتی برهم بخورد و آثار تاریخی از این شهر محو شود، خودداری ورزد. در این قطعنامه از کشورهای جهانی نیز خواسته شد از کمک به سیاستهای اسرائیل خودداری کنند^(۴). با وجود مخالفت جهانی، نه اسرائیل سیاست‌های خود را متوقف ساخت و نه امریکا دست از حمایت‌های خود از تل‌آویو کشید و نه در جهت اعمال فشار بر اسرائیل برای پی‌گیری مذاکرات اقدام کرد. از این رو، مذاکرات صلح خاورمیانه رو به نابودی نهاد، تا جایی که مقامات امریکا پس از گفتگو با دو طرف مذاکره اعلام کردند امیدی برای از سرگیری گفتگوها وجود ندارد^(۵).

۱- «مجمع عمومی سه قطعنامه در مورد تحولات خاورمیانه صادر کرد» خبرگزاری جمهوری اسلامی، خبر شماره ۲۲ (۷۵/۹/۱۵).

۲- «تصمیم قاطع اسرائیل برای احداث شهرک جارحانه» واحد مرکزی خبر، خبر شماره ۲۵ (۷۵/۱۲/۲۲).

۳- «نماینده ساف باردیگر خواستار حمایت بین‌المللی برای برگزاری اجلاس ویژه مجمع عمومی شد» خبرگزاری جمهوری اسلامی، خبر شماره ۳۱ (۷۶/۱/۲۶).

۴- «قطعنامه مجمع عمومی در محکومیت سیاست شهرک‌سازی» خبرگزاری جمهوری اسلامی (۷۶/۲/۶).

۵- «مقاله یک روزنامه ایتالیایی درباره بن بست روزنه سازش» خبرگزاری جمهوری اسلامی، خبر شماره ۸

تأثیر سیاستهای نتانياهو بر مذاکرات سوریه و اسرائیل

از فوریه ۱۹۹۶ در اواخر نخست‌وزیری شیمون پرز، مذاکرات سوریه و اسرائیل به علت یک رشته انفجارها، در اسرائیل، به حالت تعلیق درآمد. با وجود اختلافات شدید سوریه و دولت کارگری اسرائیل در مذاکرات، امید از سرگیری این مذاکرات وجود داشت. اما روی کار آمدن حزب لیکود باعث شد تا این مذاکرات در یکسال گذشته بطور کامل متوقف شود.

بلندیهای جولان که در ۶۵ کیلومتری دمشق پایتخت سوریه واقع شده در جنگ ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمده است. حضور نیروهای اسرائیلی در این بلندیها همواره به عنوان تهدید امنیتی برای سوریه مطرح است. از این رو، سوریه تلاش خود را پس از سال ۱۹۶۷ روی بازپس‌گیری بلندیهای جولان و دفع تهدیدهای امنیتی اسرائیل متمرکز کرده است^(۱). در سال ۱۹۹۱، وقتی که سوریه مذاکره با اسرائیل را پذیرفت و وارد جریان صلح خاورمیانه شد این امید را داشت که بتواند از راه گفتگو جولان را بازپس گیرد. این کشور در زمان جنگ سرد با دریافت کمکهای تسلیحاتی از شوروی می‌توانست موازنه قدرت را در برابر اسرائیل حفظ کند. اما وقتی که شوروی از صحنه بین‌المللی محو شد، سوریه به این نتیجه رسید که نمی‌توان با استفاده از زور اسرائیل را وادار به خروج از جولان و جنوب لبنان کرد، در نتیجه روند صلح را پذیرفت و راه گفتگو را برگزید^(۲).

جولان برای سوریه اهمیت استراتژیک و امنیتی دارد. چنانچه در صورت دسترسی سوریه به این بلندیها نه تنها دمشق مرکز سوریه از تهدید رهایی می‌یابد، بلکه سوریه از نظر موقعیت استقرار نیروها نسبت به اسرائیل برتری استراتژیک، می‌یابد. از سوی دیگر، با توجه به سرمایه‌گذاری که رهبران سوریه روی بازپس‌گیری جولان کرده‌اند این

(۷۶/۲/۳۱)

۱- «درباره تلاشها، سوریه برای ایجاد بازدارندگی در برابر اسرائیل بنگرید به: ابعاد مسئله خاورمیانه قبل و بعد از جنگ خلیج فارس، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال هشتم شماره ۸۱-۸۲ (خرداد ۷۳) ص ص ۷۲-۷۰.

2- "Mr, Perce Maker? " *Newweek*, No. 31, (Agust 5. 1991) P.13.

مسئله برای آنها جنبه حیثیتی یافته است.

رهبران سوریه، سالها افکار عمومی مردم خود را براساس رویارویی با اسرائیل و مبارزه برای بازپس‌گیری سرزمینهای اشغالی شکل داده‌اند از این رو، جولان به عنوان سمبل تجاوز اسرائیل به خاک سوریه شناخته می‌شود و کوتاهی و یا انعطاف در برخورد با این مسئله در افکار عمومی عقب‌نشینی در برابر تجاوز و امتیاز دادن به اسرائیل تلقی می‌شود. رهبران سوریه هم بخاطر اهمیت استراتژیک جولان و هم برای حفظ اعتبار و مشروعیت خود در برابر افکار عمومی، خود را به تلاش برای بازپس‌گیری جولان ملزم می‌دانند.

در زمان نخست‌وزیری رابین و پرز که اصل صلح در برابر زمین پذیرفته شده بود، گفتگو بین مقامات اسرائیل و سوریه برای توافق بر سر جولان آغاز شد. سوریه آن چنانچه از مفاد قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ برمی‌آید انتظار داشت در این مذاکرات زمینهای از دست رفته خود را بدست آورد و در مقابل با اسرائیل به صلح بپردازد. اما اسرائیل بر خلاف فرمول سازش «زمین در برابر صلح» تلاش داشت تا در مذاکرات به گونه‌ای به توافق برسند که هرچند جولان به سوریه بازپس داده می‌شود ولی این مسئله هم از نظر سرزمین و هم از نظر اعمال حاکمیت، محدود شده باشد. چنانچه در مذاکرات بر حفظ تأسیسات نظامی، امنیتی سکوهای موشکی و پدافندی و استقرار سیستمهای هشداردهنده و حضور نیروها برای اداره و کنترل این تأسیسات تأکید می‌کرد. اسرائیل و امریکا با این ادعا که حضور حزب کارگر بر اریکه قدرت، آخرین شانس و فرصت برای سوریه است می‌کوشیدند سوریه را وادار به پذیرش شرایط خود کنند. ولی سوریه ضمن آنکه بر بدست آوردن کامل جولان و حاکمیت کامل بر آن تأکید می‌کرد امضای قرارداد را در صورتی مناسب می‌دانست که ضمانت اجرایی مطمئنی برای اجرای آن وجود داشته باشد. از این رو، در شرایطی که انتخابات اسرائیل در پیش بود و احتمال روی کار آمدن حزب لیکود نیز وجود داشت چندان شتابی در امضای قرار داد از خود نشان نداد.

روی کار آمدن حزب لیکود در اسرائیل مذاکرات سوریه و اسرائیل را بطور کامل زیر سؤال برد و ادامه آنرا از نظر سوریه غیرممکن ساخت. در حالی که نتانیاهو اصل «صلح در برابر زمین» را منتفی اعلام کرده و بازپس دادن جولان را نیز رد کرده و خواستار نادیده

گرفتن تمامی مذاکرات انجام شده بین سوریه و حزب کارگر اسرائیل است. و آغاز مذاکرات را از نقطه صفر و براساس اصل «صلح در برابر صلح» پیشنهاد داده است. در برابر آن، سوریه تنها بر مذاکره بر مبنای قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۲۳۸ و اصول پذیرفته شده در کنفرانس مادرید یعنی اصل «صلح در برابر زمین» تأکید و شروع مذاکره را تنها در صورتی امکانپذیر می‌داند که طرف اسرائیلی این اصول را بپذیرد و به آغاز مذاکره از نقطه‌ای که مذاکرات دمشق و تل‌آویو در زمان نخست‌وزیری پرز قطع شده، رضایت بدهد. با توجه به تأکید دو طرف بردیدگاه خود، که کاملاً در تضاد با یکدیگر است زمینه نزدیکی آنها به یکدیگر فراهم نمی‌باشد و در نتیجه از زمان روی کار آمدن نتانیاهاو، هیچگونه گشایشی در بعد سوری - اسرائیلی مذاکرات صلح خاورمیانه بوجود نیامده است. با توجه به دیدگاه حزب افراطی لیکود درباره حفظ مناطق اشغالی از جمله جولان و با توجه بر اهمیتی که بازپس‌گیری جولان برای رهبران سوریه دارد و با تأکید دو طرف بر مواضع خود، به نتیجه رسیدن گفتگوها بعید به نظر می‌رسد.

سیاست‌های لیکود و تغییر معادلات منطقه‌ای

سیاست‌های افراطی حزب لیکود در فلسطین اشغالی که روند صلح را متوقف ساخت، جبهه‌بندی‌های منطقه‌ای را نیز دگرگون کرد. کشورهای عرب برای جلوگیری از آثار منفی سیاست‌های اسرائیل و به منظور تقویت موضع خود راهی را در پیش گرفته‌اند که از یک سو به افزایش نقش اروپا در تحولات خاورمیانه منجر خواهد شد و از سوی دیگر، پرکردن شکاف‌های موجود در جهان عرب را در پی خواهد آورد.

کشورهای عرب که به امریکا به عنوان میانجی بی‌طرف در مذاکرات صلح می‌نگریستند، وقتی حمایت امریکا از اسرائیل یا حداقل سکوت این کشور در برابر سیاست‌های افراطی حزب لیکود که نقض قطعنامه‌های شورای امنیت، اصول مذاکرات صلح و قراردادهای امضا شده به شمار می‌آمد را شاهد بودند، کوشیدند تا برای ایجاد موازنه در برابر فشار محور امریکا- اسرائیل، اروپا را به صورت فعال در مذاکرات صلح وارد سازند. حضور اروپا که موضعی در پشتیبانی از کشورهای عرب مبنی بر رعایت قطعنامه‌های شورای امنیت و اصل «صلح در برابر زمین» اتخاذ کرده بود می‌توانست بر

تقویت جبهه عربی در برابر اسرائیل منجر شود.

اروپائیان پس از جنگ سرد، همواره در پی ایفای نقشی مستقل‌تر از امریکا برآمده‌اند در خاورمیانه نیز خود را مغبون و برکنار از تحولات این منطقه حس می‌کردند، لذا برای حضور در خاورمیانه از خود اشتیاق نشان دادند^(۱). تمایل و تشویق کشورهای عرب برای کشاندن پای اروپا در روند صلح موجب شد تا کشورهای اروپایی زمینه را مناسب ببینند، از این رو، پس از گذشت حدود ۶ سال از اجرای روند صلح و مذاکرات خاورمیانه اروپا، برای اولین بار در اکتبر ۱۹۹۶، اقدام به انتخاب نماینده ویژه‌ای در مذاکرات صلح کرد و کوشید که از نزدیک جریان‌ات مربوط به روند صلح را پی‌گیری نماید. اروپا در ایفای نقش خود در این سو، به شدت از سیاست‌های شهرکسازی اسرائیل انتقاد کرد چنانکه در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل کشورهای اروپایی به نفع کشورهای عرب رای دادند و اقدامات اسرائیل را محکوم کردند. ۱۷ ژوئن ۱۹۹۷ و در آخرین موضعگیری خوداتحادیه اروپا، در اجلاس آمستردام در پشتیبانی با صدور بیانیه‌ای مخالفت خود را با برنامه‌های شهرکسازی اعلام کرد و احتمال تشکیل دولت فلسطینی را مطرح ساخت که این موضع نیز پشتیبانی از کشورهای عرب و در تضاد کامل با سیاست‌های اسرائیل بود.^(۲) اقدامات اروپا برای ایفای نقش مؤثرتر در خاورمیانه واکنش تند امریکا و اسرائیل را در پی داشت، اما از به هم خوردن معادله موجود در روند صلح به گونه‌ای که امریکا آنچه را که می‌خواهد انجام دهد، تا انازهای جلوگیری کرد.

سیاست‌های بنیامین نتانیاهو روابط کشورهای عرب را نیز در مسیر تازه‌ای سوق داد. جبهه عربی که با حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ و جبهه‌گیری دیگر کشورهای عرب در برابر آنها و سرانجام همکاری کشورهای عربی با ائتلاف ضد عراق فرو ریخت، با تأثیراتی که سیاست‌های نتانیاهو بر کشورهای عرب به جا گذاشت ترمیم یافت و به سمت

۱- برخی از اروپائیان تا حدی خود را مغبون می‌دانند که جنگ خلیج‌فارس را جنگی بر ضد اروپا توصیف می‌کنند. درباره این دیدگاه بنگرید به: «جنگ خلیج‌فارس جنگی بر ضد اروپا، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال دهم، شماره ۱۰۸-۱۰۷ (مرداد و شهریور ۱۳۷۵) ص ص ۴۷-۴۴.

۲- «قطعنامه اتحادیه اروپا درباره روند صلح» خبرگزاری جمهوری اسلامی، خبر شماره ۷۲، (۷۶/۳/۲۸).

شکل‌گیری مجدد پیش رفت. با روی کار آمدن نتانیاهو و اعلام سیاستهای افراطی وی، کشورهای عرب دوباره خطر و تهدید مشترکی را پیش روی خود یافتند. بر این اساس، کوشیدند تا اختلافات گذشته را به فراموشی بسپارند و در صدد تشکیل جبهه واحدی برای رویارویی با سیاستهای توسعه طلبانه جدید اسرائیل برآیند و حتی الامکان از تغییر معادله در مذاکرات سازش به زیان خود جلوگیری کنند. از این رو در زمان کوتاهی پس از روی کار آمدن حزب لیکود در اسرائیل، سران کشورهای عرب در ژوئن ۱۹۹۶، برای اولین بار پس از شش سال در قاهره تشکیل جلسه فوق‌العاده دادند. در این جلسه بطور مشخص نگرانی کشورهای عرب از سیاستهای افراطی اسرائیل اعلام شد و برهمکاری بین عربی برای رویارویی با این سیاستها تأکید گردید.^(۱) اجلاس قاهره نمود عینی تغییر روندهای موجود در منطقه و شکل‌گیری رویارویی تازه بر اساس تضادها و رقابتهای قدیمی میان کشورهای عرب و اسرائیل بود.

سوریه، مصر و تا اندازه‌ای عربستان در شکل دادن دوباره جبهه عربی نقش مؤثری را بر عهده داشتند. این سه کشور که به عنوان سه کشور مؤثر و قدرتمند در جهان عرب شناخته می‌شوند. حتی در زمان شیمون‌پرز در دسامبر ۱۹۹۴ از اجلاس سه جانبه اسکندریه تلاشهای خود را آغاز کردند. در این اجلاس، سران سه کشور مصر، سوریه و عربستان گرد آمدند تا از پیشبرد روند صلح به گونه‌ای که اسرائیل از برتری برخوردار باشد و کشورهای عرب در سایه آن قرارگیرند، جلوگیری کنند. پس از روی کار آمدن نتانیاهو، این نگرشها شدت گرفت مصر از اینکه با روند صلح بتدریج نقش منطقه‌ای خود را از دست می‌داد و همچنین به دلیل رقابتهایی که در عرصه‌های امنیتی بویژه در زمینه تسلیحات هسته‌ای با اسرائیل داشت در این جهت کوشش میکرد. سوریه از ابتدا خواستار مذاکره جمعی اعراب با اسرائیل بود. زیرا چنین مذاکراتی را موجب افزایش قدرت چانه‌زنی کشورهای عرب و در نتیجه به سود خود و کشورهای عرب می‌دانست. تک روی ساف و اردن و امضاء قراردادهای دو جانبه با اسرائیل تحقق این دیدگاه سوریه

۱- «هفت اصل بنیادین صلح از دیدگاه کشورهای عربی» خبرگزاری جمهوری اسلامی، خبر شماره ۷۲،

را با مشکل روبرو ساخت. اما هنگامی که حزب افراطی لیکود به قدرت رسید دمشق زمینه را برای پیگیری سیاست خود مناسب یافت. عربستان نیز به علت نقش منطقه‌ای خود در جهان عرب مایل بود که به تقویت جبهه عربی و جلوگیری از سیاست‌های توسعه طلبانه اسرائیل بپردازد.^(۱)

این تلاشها پس از اجلاس سران عرب در قاهره، به سمت بهبود روابط کشورهای پیش رفت که مدتها رو در روی هم قرار داشتند. بر این اساس، در میان کشورهای عرب مسئله بازگرداندن عراق به جمع کشورهای عرب و خارج ساختن این کشور از انزوا مطرح شد. با وجود مخالفت‌های کویت و تا اندازه‌ای عربستان اقدامات عملی در این راستا به اجرا درآمد. بر اساس این اقدامات در ژوئن ۱۹۹۷، پس از رفت و آمد هیأت‌های سوری و عراقی، بازگشایی مرز دو کشور پس از هفده سال قطع روابط، اعلام شد و طرفین گفتگو برای از سرگیری روابط را آغاز کردند.^(۲) در همین جهت رئیس جمهور مصر ضمن انتقاد از سیاست‌های اسرائیل در روند صلح، در حالی که لیبی در محاصره و انزوای بین‌المللی قرار داشت سفری را به این کشور در ۱۲ ژوئن ۱۹۹۷ ترتیب داد. مصر برخلاف نظر مقامات آمریکا، خواستار لغو تحریم‌های بین‌المللی لیبی و گسترش روابط اقتصادی قاهره و طرابلس شد.^(۳)

این اقدام مصر چنان موجب خشم مقامات امریکایی گردیده که کمیته تخصیص اعتبار مجلس سنای آمریکا تهدید کرد که آمریکا کمک‌های مالی به قاهره را به دلیل مواضعش درباره روند صلح و همچنین پشتیبانی از تروریسم با سفر به لیبی قطع می‌کند.^(۴)

۱- درباره علل توجه سه کشور مصر، سوریه و عربستان به همسویی عربی بنگرید به: «بازنگری در روند صلح خاورمیانه» فصلنامه خاورمیانه، سال دوم شماره ۱ (بهار ۱۳۷۴) صص ۱-۳۱.

۲- «سوریه بر روند عادی سازی روابط با عراق تأکید کرد» خبرگزاری جمهوری اسلامی خیر، شماره ۳۷ (۷۶/۳/۳۱) همچنین بنگرید به «اظهارات سفیر سوریه در تهران» واحد مرکزی خیر، خبر شماره ۱۰۸ (۷۶/۳/۳۰).

۳- «اعتراض مصر به طولانی شدن تحریم لیبی» واحد مرکزی خیر، خبر شماره ۱۳۱ (۷۶/۲/۲۴).

۴- «کمیته فرعی سنای آمریکا به تخصیص کمک برای مصر مخالفت کرد» خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره

تلاش کشورهای عرب برای پرکردن شکافهای موجود در جهان عرب و ایجاد جبهه متحدی در برابر اسرائیل، هر چند موانع بسیاری پیش رو دارد، اما نشان دهنده گرایشی است که پس از بی‌اعتمادی کشورهای عرب به نقش میانجیگرانه آمریکا و نامیدی آنها نسبت به پیشرفت مذاکرات صلح و مهار اسرائیل در این چارچوب بوجود آمده است. این بی‌اعتمادی و نومییدی پس از آن آغاز شد که اسرائیل سیاستهای حاد خود را با روی کار آمدن صهیونیستهای افراطی اعلام کرد. قدرت گرفتن گرایش موجود در کشورهای عرب، احیاء رقابتهای نیم قرن گذشته میان اعراب و اسرائیل جبهه بندی بر اساس این رقابتهای در پی خواهد داشت. چیزی که روند صلح را که هدف آن حذف این رقابتهای جایگزین کردن همکاری به جای این رقابتهای ادنبال می‌کرد بطور کامل متوقف خواهد ساخت.

نتیجه‌گیری

روی کار آمدن حزب لیکود در فلسطین اشغالی با پیامدهایی که به بار آورد نادرستی دیدگاههای خوشبینانه نسبت به روند صلح خاورمیانه به شمار می‌آید. از هنگامی که مذاکرات صلح آغاز شد طرفداران این دیدگاه تأکید داشتند که برای «سرکش‌ترین بحرانها»^(۱) راه حل مناسبی پیدا شده است و دور نیست زمانی که اسرائیل در کنار اعراب به عنوان عضوی از اعضای خاورمیانه پذیرفته شود، و دشمنیهای چندین ساله جای خود را به همکاری بسپارد. اما بسیاری با در نظر داشتن واقعیتهای خاورمیانه این دیدگاه را خیالپرورانه توصیف کردند که هیچ‌گونه انطباقی با واقعیتها ندارد. حزب کارگر وقتی که روند صلح را با توجه به دیدگاههای خود مورد تأکید قرار داد، انتظار برآمدن نتایج مورد نظر خود را داشت. این حزب از اصل «صلح در برابر زمین» برداشت خود را داشت در حالی که طرفهای عرب برداشت دیگری داشتند. کشورهای عرب انتظار داشتند با اجرای روند صلح سرزمینهای اشغال شده خود را بدون قید و

خبر ۱۴۴ (۷۶/۳/۲۹)؛ بنگرید به: "Us Senate Panel refuses set to aside aid for egypt", *Reuter*, (June 18, 1997)

۱- توصیفی که هنری کیسینجر از بحران خاورمیانه کرده است.

شرط پس بگیرند. سوریه انتظار بازپس‌گیری جولان را داشت و لبنان به تخلیه جنوب لبنان چشم دوخته بود. این انتظار از حق مسلم آنان و تأکید رسمی شورای امنیت سازمان ملل بر اشغالی بودن مناطق مورد نظر و ضرورت تخلیه آنها ایجاد شده بود. بویژه آن که امریکا به عنوان قدرت با نفوذ در شورای امنیت نقش میانجی را برعهده داشت و می‌کوشید تا طرح صلح را به پیش ببرد. آمریکا نقشی را که در اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت در اوایل دهه ۹۰ ایفا کرد نیز کشورهای عرب را قانع کرده بود که واشنگتن به عنوان پشتیبان طرح صلح بازگشت سرزمینهای اشغال شده را عملی خواهد ساخت. با توجه به چنین وضعیتی، ساف نیز انتظار داشت با بازپس گرفتن کرانه باختری رود اردن دولت مستقل فلسطینی را در این منطقه بوجود آورد. دیگر کشورهای عرب هم که سالها می‌کوشیدند تا از گره خوردن منافع خود با مسئله فلسطین جلوگیری کنند اما به علت فشار افکار عمومی جهان عرب و موقعیت منطقه‌ای خود از جدا نگه‌داشتن خود از بحران فلسطین ناتوان بودند، امید داشتند که با اجرای روند صلح برای همیشه از این مسئله رهایی یابند.

حزب کارگر هرچند اصل «صلح در برابر زمین» را مورد تأکید قرار داد، اما در عمل، این اصل را نه بر اساس واقعیت اشغالی بودن سرزمینهای پس از سال ۱۹۶۷، و ضرورت بازپس دادن بدون قید و شرط آنها بلکه بر اساس شرایطی که پس از دو دهه اشغال در این مناطق بوجود آورده بود و نیاز حیاتی خود را به این مناطق تعبیر و تفسیر می‌کرد. از این رو، چنانکه در مذاکرات نیز نشان داد، تمایلی به بازپس دادن بدون قید و شرط سرزمینهای اشغال شده و پذیرفتن حاکمیت اعراب بر آنها نداشت. در جولان به گونه‌ای در مذاکرات وارد شد که خواستار کنترل مشترک این منطقه و تداوم بهره‌برداری از منابع آبی این منطقه گردید. از این رو، از تخلیه جولان به گونه‌های مختلف سرباز زد.

در کرانه باختری نیز بازپس دادن این مناطق به دولت خودگردان به گونه‌ای طراحی شده بود که در برابر دیدگاه ساف که خواستار تخلیه کامل مناطق اشغال شده پس از جنگ سال ۱۹۶۷ بود، حزب کارگر بازپس دادن کامل آن را در نظر نداشت. خودداری از تخلیه الخلیل و تأکید مکرر بر حفظ بیت‌المقدس به عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی گویای این واقعیت بود. افزون بر آن، تخلیه این مناطق را حزب کارگر به گونه‌ای در نظر

داشت که مناطق واگذار شده بصورت جدا از هم و در محاصره زنجیره‌ای از شهرکها و نیروهای اسرائیلی قرار می‌گرفت. از این رو، حزب کارگر هم سیاست شهرکسازی را منتفی نکرد. بلکه طرحهایی را برای اجرا آماده کرد. چنانکه طراحی شهرکی در منطقه «ابوغنیم» در بیت المقدس که در زمان حزب لیکود به اجرا گذاشته شد و اعتراض گسترده‌ای را برانگیخت در زمان حزب کارگر طراحی شده بود. نحوه عمل حزب کارگر در کرانه باختری گویای این واقعیت بود که این حزب نیز ایجاد دولت فلسطینی را نپذیرفته است.

حزب کارگر انتظار داشت با واگذاری محدود و مشروط بخشی از سرزمینهای اشغالی به اهداف متعددی دست یابد. پیش از هر چیز با امضای قرار داد صلح با اعراب، تلاش چندین ساله برای جدا کردن اعراب از مسئله فلسطین عملی می‌گردید و دولت خودگردان ضعیف و بی‌اختیار به عنوان تنها مدعی مسئله فلسطین رویاروی اسرائیل قرار می‌گرفت. بدین ترتیب، هدف خارج شدن از دایره کشورهای دشمن و در نتیجه کاهش هزینه‌های نظامی و حالت آماده باش دائمی تحقق می‌یافت. با واگذاری اختیارات امنیتی به پلیس دولت خودگردان، کنترل گروههای مبارز فلسطینی نیز از عهده تل‌آویو خارج می‌گردید و بر عهده دولت خود گردان واگذار می‌شد. این امر، اسرائیل را از رویارویی دائمی با گروههای مبارز فلسطینی برکنار می‌داشت و پلیس فلسطینی را در برابر مبارزان فلسطینی قرار می‌داد. نتیجه این وضعیت، کنترل فلسطینیان بوسیله خودشان و در نتیجه ایجاد شکاف در میان سازمانهای فلسطینی بود.

با تمامی این مقدمات، حزب کارگر انتظار داشت بخش عمده تواناییهای خود را که از رویارویی با کشورهای عرب و مبارزان فلسطینی به کار می‌گرفت در بخشهای غیر نظامی و اقتصادی بکاراندازد تا با شرایطی که برای جذب اسرائیل در خاورمیانه فراهم می‌شود، تسلط اقتصادی امکانپذیر گردد.

با توجه به برداشت متفاوتی که حزب کارگر و اعراب از روند صلح داشتند، این روند بر پایه‌های متزلزلی استوار گردیده بود. در واقع، مراجع تصمیم‌گیری در دو طرف هنوز برای صلح با یکدیگر آماده نبودند اما تحت فشار محیط بین‌المللی و قدرتهای بزرگ بویژه آمریکا در مسیر مذاکره با یکدیگر قرار گرفتند. هر چند در این راه برخی از رهبران

عرب همچون عرفات و شاه حسین به امضای قرارداد با اسرائیل تن در دادند، اما این قرار دادها نتوانست به تحکیم پایه‌های روند صلح منجر گردد. ناتوانی در پیشبرد مذاکرات سوریه و اسرائیل در حالی که کلیتاً به طور مستقیم برای دیدار با حافظ اسد روانه دمشق گردید، رکود در اجرای توافقی‌های امضا شده میان ساف و تل‌آویو و سرانجام جنگی که حزب کارگر به اسم «خوشه‌های خشم» در جنوب لبنان به راه انداخت، نشان داد که در دوران پایانی حکومت حزب کارگر، روند صلح رو به افول نهاده بود. حتی اگر حزب کارگر قدرت را در فلسطین اشغالی حفظ می‌کرد، چندان امیدی به موفقیت روند صلح نبود. روند صلح بدون آنکه عواملی داخلی بی‌ثباتی و نزاع در خاورمیانه بر طرف شده باشد. پس از آن که رقابت‌های بین‌المللی شرق و غرب در خاورمیانه بر طرف گردید با طراحی از خارج و یا پشتیبانی قدرتهای بزرگ به جریان افتاد. از این رو، با فعال شدن عوامل بی‌ثباتی و نزاع در داخل احتمال آغاز درگیریها و در نتیجه سقوط روند سازش وجود داشت. جابجایی قدرت در فلسطین اشغالی وقوع چنین وضعیتی را سرعت بخشید. حزب لیکود با بدست گرفتن قدرت، مخالفت خود را با اصول اساسی روند صلح اعلام کرد و وضعیت را به پیش از مذاکرات اعراب و اسرائیل بازگرداند. بدبینی، بی‌اعتمادی و احساس دشمنی دوباره رواج یافت و طرفین برابری قدرت خود و توانایی درگیر شدن در جنگ پیش از مذاکره و صلح تأکید کردند. از این رو، فروپاشی پایه‌های روند صلح از جایی آغاز شد که طراحان آن تصور می‌کردند محکم‌تر از هر جای دیگری است. سیاست‌های حزب لیکود، روند صلح را از ابعاد مختلفی با مشکل روبرو ساخته است. گفتگوها متوقف شده است و روند بهبود روابط اقتصادی که پس از لغو برخی از تحریمهای اقتصادی اسرائیل بعد از کنفرانس اقتصادی خاورمیانه و شمال افریقا در دارالبیضاء مراکش آغاز شد، به حالت تعلیق درآمده است. افزون بر آن، کشورهای عرب در حال شکل دادن جبهه واحدی در برابر اسرائیل هستند و تل‌آویو می‌کوشد با قدرت نمایی این جبهه را به کوتاه آمدن در برابر خود وادار سازد. با کشاکش بین دو طرف که زمانی در مسیر صلح با یکدیگر گام می‌نهادند بحران منطقه رو به صعودی نهاده است. از این رو بنظر می‌رسد تلاشهایی که برای به جریان انداختن دوباره روند صلح صورت می‌گیرد بی‌نتیجه باقی بماند.